



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۸ / ۱۰
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص			
عنوان ۲	زکات الأموال			
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال			
عنوان ۴	مسأله سیزدهم: تراحم وجوب حج و زکات در استطاعت حاصل از نصاب			

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

چکیده

این جلسه به بررسی تراحم میان وجوب زکات و حج در مسئله سیزدهم از کتاب عروة الوثقی می پردازد. محور اصلی این است که اگر شخصی با استفاده از اموال زکوی خود (نصاب) مستطیع حج شود، کدام یک از این دو واجب، تقدم دارد؟

فروع اصلی مسئله به شرح زیر است:

- ❖ **تقدم وجوب زکات:** اگر سال (حول) بر مال زکوی، پیش از فراهم شدن امکان سفر حج (حرکت قافله) به پایان رسد، پرداخت زکات در اولویت قرار می گیرد. در این حالت، اگر پس از پرداخت زکات، استطاعت مالی برای حج باقی بماند، حج نیز واجب می شود؛ در غیر این صورت، وجوب حج ساقط است.
- ❖ **تقدم وجوب حج:** چنانچه امکان سفر حج پیش از به سر رسیدن حول مال فراهم گردد، حج واجب می شود و وجوب زکات منتفی است؛ زیرا با صرف مال برای سفر حج، دیگر نصابی برای تعلق زکات باقی نمی ماند.
- ❖ **تقارن دو وجوب:** اگر زمان حرکت قافله و پایان یافتن حول به طور همزمان فرا رسد، وجوب زکات مقدم است. دلیل این امر آن است که زکات به عین مال تعلق می گیرد؛ درحالی که حج واجبی بر ذمه شخص است و می تواند آن را از محلی دیگر - حتی با قرض گرفتن - ادا کند.

درآمد بحث

بحث ما در مسئله دوازدهم و تمام فروع آن به پایان رسید. مسئله دوازدهم مربوط بود به جایی که اگر کسی نذر تصدق به مال کند؛ یعنی نذر کرد مالی را که مال زکوی است صدقه دهد، اگر حول بر آن بگذرد و زکات به آن تعلق گیرد، چه حکمی پیدا می کند؟

ما حکم وجوب زکات را در همه صور بیان کردیم؛ اینکه نذر قبل الحول باشد یا بعد الحول، موقت یا غیر موقت باشد، مشروط یا غیر مشروط باشد، اگر مشروط باشد شرطش قبل الحول باشد یا بعد الحول. تمام فروع این مسأله دوازدهم به حمد الله تمام شد.

مسأله سیزدهم: تزامم وجوب حج و زکات در استطاعت حاصل از نصاب

بحث جدید ما در مسأله سیزدهم است که صاحب عروه مطرح می فرمایند.
فرموده اند:

«لو استطاع الحج بالنصاب، فإن تمَّ الحول قبل سير القافلة وتمكَّن من الذهاب وجبت الزكاة أولاً»؛

اگر نصابی که در مال زکوی وجود دارد موجب استطاعت حج برای شخص شود - مثلاً هزینه حج پانصد میلیون تومان است و مال زکوی شخص همین مقدار است، چه نقدین باشد یا غلات و غیره - اگر این مال زکوی که حول در آن شرط است، حول این مال قبل از حرکت قافله حج و تمکن از رفتن حاصل گردیده باشد، و از آنجا که این شخص به تنهایی نمی تواند به حج برود و باید قافله ای باشد، خلاصه قبل از سیر قافله این حول رسیده باشد، اما چون سیر قافله و تمکن از ذهاب برایش فراهم نبود، نتوانست به حج برود، می فرماید: «وجبت الزكاة أولاً». پس حول گذشته و وجوب زکات در حقش فعلیت پیدا کرده است. هنوز هم حج نرفته است و بنا بر اینکه تمکن من الذهاب هم شرط استطاعت است؛ به هر حال استطاعت اجزایی دارد: استطاعت مالی داریم، استطاعت بدنی داریم و استطاعت طریقی داریم. حال اگر فرض کنید کسی مال دارد، بدن هم آمادگی برای سفر به حج دارد، اما راه بر او بسته است.

بررسی فقدان شرط استطاعت طریقی و اثر آن

حال در اینجا این بحث مطرح است که آیا عدم استطاعت طریقی، اصل وجوب حج را منتفی می کند یا فعلیت وجوب را منتفی می کند؟ اگر گفتیم فعلیت وجوب حج را منتفی می کند، در این صورت اگر بعداً طریق برایش میسر شود، مثلاً سال بعد راه برایش باز شد ولی دیگر مال نداشت؛ مالی که داشت، در طول این سال تلف شد یا خرج شد یا هر چیز دیگر، و دیگر مالی که بتواند با آن حج برود، نداشت.

اگر ما قائل شدیم به اینکه اینجا مال را باید نگه دارد؛ وقتی برای کسی استطاعت مالی حاصل شد، استطاعت بدنی هم برایش حاصل شده، اما راه برایش باز نشده، آیا می تواند در این مالی که الآن برای حج آماده شده و وقت حج شده و این مال را هم در اختیار دارد، تصرف کند؟ یا نه، باید صبر کند تا وقتی که راه باز شود؟ آیا چون راه برای او باز نشده، وجوب حج در حقش فعلی نیست و اصلاً استطاعت در حقش کامل نیست؟ یا خیر، باید صبر کند تا این استطاعت اخیر هم در حقش فراهم شود؟

آیا آن استطاعتی که وجوب حج به آن معلق است، استطاعت تنها مالی و بدنی است؟ «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۱ که می فرماید، ممکن است گفته شود در این «إِلَيْهِ سَبِيلًا»، عدم مانع در استطرار هم در وجوب حج

۱. العروة الوثقی؛ ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. سورة آل عمران: ۹۷.

أخذ شده است. در «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» استطاعت هم بدنی، هم مالی، و هم استطاعت طریقی باید باشد تا استطاعت حاصل شود. اگر چنین گفتیم، واجب نیست این مال را نگه دارد؛ چون استطاعت حاصل نشده است. لازم نیست خودش را مستطیع کند. یا نه، باید این طور گفت که چون هنوز مستطیع نشده، معنی اش این است که باید خودش را مستطیع بکند؛ مال را باید نگه بدارد تا طریق هم باز شود، یعنی تا استطاعت برایش حاصل شود.

تفاوت شرط وجوب و شرط واجب

در وجوبات مشروط به شرط، همه قائل هستند. کما اینکه حرف درستی هم هست. که تحصیل شرط، آنجایی که وجوب معلق بر شرط است، لازم نیست؛ ما در مباحث واجب مشروط گفته ایم؛ که میان اینکه واجب معلق بر شرط باشد و اینکه وجوب معلق بر شرط باشد، تفاوت است. مثلاً گفتیم: قیود وقتیّه، قیود زمانیّه؛ اینها شروط وجوب نیستند؛ بلکه شرط واجب می باشند. مثلاً «إذا زالت الشمس فصل». اگر این زوال شمس را گفتیم این قید، قید واجب است، خود نماز برای هر مکلف واجب است. وقتی مکلف شد، وقتی انسان به درجه بلوغ رسید، خطابات شرعی به او تعلق می گیرد، مثل «أقيموا الصلاة» و «أتوا الزكاة» و سایر واجبات به او تعلق می گیرد. پس وجوب صلات مشروط به وقت نیست؛ این طور نیست که اگر قبل از ظهر نماز ظهر اصلاً بر ما واجب نباشد. وجوب اینجا مقید به وقت نیست؛ بلکه خود واجب مقید است، یعنی گفته است: «وجبت عليك الصلاة، (همین الان واجب است، لکن کی؟) إذا زالت الشمس». این زوال، شرط وقت است برای واجب، نه وجوب. این شرط «وقتی»، شرط زمانی است، و چون شرط زمانی است، شرط الفعل است به تعبیر ما نه شرط الحكم. لذا به واسطه این مبنا بحث های مربوط به مقدمه مفوته حل می شود. حتی این مسأله که می گویند آدم نمی تواند قبل از زوال برای نماز ظهر وضو بگیرد، به این اعتبار که چون وضو مقدمه الواجب است و تا خود واجب وجوبش فعلی نشده، مقدمه اش واجب نیست «لأن وجوب المقدمة فرع وجوب ذي المقدمة». گفته ایم این طور نیست. شرط وقتی، شرط زمانی، شرط واجب است، نه شرط الوجوب. همین الان واجب هست، واجب در حق ما تعلق گرفته وجوبش، لکن چه وقت؟ وقتی که زوال حاصل شد. پس همین الان من می توانم به نیت نماز واجب، قصد وجوب این وضو کنم. من وضوی واجب برای نماز ظهر واجب به جا می آورم قرینه الی الله. اشکالی هم ندارد. این اشکال پیش نمی آید که «تا نماز ظهر واجب نشده، وضو برای نماز ظهر واجب نیست». نخیر، وجوب نماز ظهر اصلاً وجوبش همین حالا هم هست، ولی فعل نماز مقید به وقت است، وقت نماز هنوز نیامده است.

در مثل حج هم اگر چنین گفتیم، گفتیم که مثلاً استطراق یا تهیّه وسیله. حالا اگر فرض کنید کسی حج بر او واجب شده، برای حج، نتوانست هواپیما بگیرد، ماشین ها پُر بود، وسایل نقلیه همه پُر بود. اینجا آیا استطاعت استطراقی شرط وجوب است یا شرط واجب؟ اینها از شروط واجبه اند، نه از شروط وجوب. حج برای من وجوبش الآن بالفعل است. چون وجوبش بالفعل است، بر من واجب است تهیّه مقدمات کنم، با اینکه زمان حج هنوز نرسیده، باید تهیّه مقدمات کنم، باید تهیّه وسیله نقلیه کنم. حالا اگر نتوانستم وسیله نقلیه تهیه کنم، وجوب حج منتفی نمی شود و همچنان باقی خواهد بود. اگر نتوانستم واجب را انجام بدهم، از انجام واجب فعلاً معذورم، ولی حتی اگر بعداً مال از دستم رفت، باید مثلاً اگر بشود استقراض کنم یا مثل حج تسکعی، باید انجام بدهم. چون وجوب دیگر به گردنم تعلق گرفته است. قطع مسافت، این شرط واجب است، نه شرط وجوب.

بررسی حکم تفصیلی در عبارت صاحب عروه

حالا در ما نحن فيه که فرمود: «لو استطاع الحج بالنصاب، فإن تمّ الحول قبل سير القافلة، وتمكّن من الذهاب، وجبت الزكاة أولاً»، اینجا زکات واجب می شود. چون حول قبل از سیر قافله سر رسیده است، پس وجوب زکات بالفعل می شود؛ چون همه شرایط وجوب حاصل است.

پرسشگر:

استاد: بله، معنی اش این است که بنا بر این مبنا و بنا بر همان چیزی که گفتیم، این سیر قافله همان تمکن من الذهاب است. خود وجوب حج چطور؟ بعد می فرماید:

«فإن بقيت الاستطاعة بعد إخراجها وجب وإلا فلا»؛

معنای این «وإلا فلا» همان چیزی است که ما گفتیم که اگر قطع طریق منتفی شد، وجوب هم منتفی می شود. اگر استطاعت مالی باقی ماند «وإن بقيت الاستطاعة بعد إخراجها وجب». اینجا حج واجب می شود. وجب الحج؛ یعنی چه؟ اینجا اگر همچنان می تواند با قافله برود، تمکن از ذهاب هم دارد. اگر تمکن از ذهاب دارد، هنوز قافله هم نرفته، خب زکاتش را داده. تمکن مالی هم که دارد، راه هم که برایش باز است، مشکلی که نیست. اینجا وجب الحج؛ چون اینجا هیچ مانعی از وجوب حج نیست؛ برای اینکه هم استطاعت مالی دارد، هم استطاعت بدنی دارد، هم طریقی که حاصل شد. این «وإلا فلا» یعنی حفظ این مال برای او واجب نیست. اگر استطاعت باقی نباشد اینجا حج واجب نمی شود؛ چون استطاعت مالی منتفی است. اگر استطاعت مالی منتفی نبود، اینجا حج واجب است. این در صورتی است که حول قبل از سیر قافله باشد. یعنی اینجا شرایط وجوب زکات تمام هستند. مال نصاب دارد، حول هم برایش گذشته، هیچ مانعی هم ندارد. اگر این استطاعت باقی ماند، تمکن از ذهاب و سیر قافله هم که هنوز همچنان باقی است. باید حج را برود. اگر استطاعت باقی نباشد آیا وجوب در حقش فعلی شده است یا خیر؟ این «وإلا فلا» اینجا چند شق دارد.

اگر این طور باشد که «إن لم تبق الاستطاعة قبل سير القافلة وتمكّن من الذهاب»؛ یعنی استطاعت مالی باقی نماند، فرض کنید با همان زکاتی که داد، دیگر مالی که بتواند با آن حج برود، نداشت و استطاعت مالی نداشت. اگر کسی بگوید اینجا تراحم می شود بین وجوب حج و وجوب زکات، چون از طرفی حج بر او واجب است، استطاعت مالی دارد، حول هم که بر مالش گذشته، پس وجوب زکات هم هست. اینجا فرضاً تراحم می شود. ایشان می فرماید خیر اینجا باب تراحم نیست. اینجا زکات مالش قبل از فعلیت وجوب حج برای او حاصل شده، لذا فرمود: «وجبت الزكاة أولاً». وجوب زکاتش زماناً مقدّم بر وجوب حج می شود؛ چون شرایط استطاعت برایش دوام نداشت، پایدار نماند تا وقت سیر القافلة. تا وقت سیر قافله استطاعتش باقی نماند، چرا؟ چون زکات که داد، با زکاتش دیگر استطاعت نداشت. اما اگر زکاتش را که داد، استطاعت همچنان باقی ماند، خب وقت سیر القافلة هم حاصل شد، تمکن از ذهاب هم که دارد، پس اینجا حج هم برایش واجب می شود، زکاتش را داده، حج را هم انجام می دهد. البته اینجا فروعی دارد که ما متعرض این فروع خواهیم شد.

پرسشگر: ...

استاد: نه، سیر قافله و تمکّن الآن دارد، پول هم که دارد، وقت حج هم شده و حول هم بر مال نگذشته است. پس اینجا حج واجب است و زکاتی واجب نشده است.
در ادامه می فرماید:

«وإن كان مضي الحول متأخراً عن سیر القافلة وجب الحجّ وسقط وجوب الزكاة»^۱؛

چرا زکات واجب نیست؟ چون فرض بر این است که اگر پولش را خرج حج کرد، دیگر پولی باقی نمی ماند که بخوهد زکات بدهد. یعنی نصاب زکات منتفی می شود. چون اصل مسأله این نکته ای است که در اول فرمود که با نصاب، حج بر او واجب می شود، مستطیع می شود. این طور نیست که مال آن قدر زیاد باشد که هم نصاب زکات داشته باشد، هم افزون بر زکات، باقیمانده مالش کافی باشد برای رفتن به حج. با نصاب است که حج بر او واجب شده به نحوی که اگر زکات را داد، با این نصاب زکات که می دهد، اگر این مالش از نصاب زکوی پایین بیاید، دیگر باقیمانده اش کفاف برای حج ندارد: «سقط وجوب الزكاة».

ادامه فرمایش را هم بخوانیم بد نیست:

«نعم لو عصی ولم يحج وجبت بعد تمام الحول»^۲؛

اگر معصیت کرد، با اینکه سیر قافله قبل از حؤول حول بود و می توانست حج برود، حج نفرت تا حول بر مالش گذشت. اینجا زکات واجب می شود بعد از اینکه حول بر مال بگذرد. مگر اینکه کسی بگوید چون وقت حج بود و مستطیع بود، باید این پول را نگه دارد، و چون این پول را باید نگه داشت، دیگر اینجا زکات بر او واجب نمی شود. چرا؟ چون مانع شرعی در این مال زکوی به وجود آمده است و مانع شرعی مثل مانع تکوینی است که مانع تعلق وجوب زکات می شود. این چیزی که گفتیم محل اختلاف است، ما هم گفتیم در این مسأله، حق با آقای خوئی است.

«ولو تقارن خروج القافلة مع تمام الحول وجبت الزكاة أولاً لتعلقها بالعین بخلاف الحج»^۳؛

می فرماید اگر هر دو همراه هم شدند؛ حول با خروج قافله مقارن شدند، همان روزی که قافله می خواهد حرکت کند، همان روز هم حول فرا رسید. اینجا باید چکار کند؟ پولش را خرج قافله کند یا پولش را خرج زکات کند؟ می فرماید زکات اینجا واجب می شود. باید زکات را بدهد. «لتعلقها بالعین»؛ بنا بر مبنای ایشان که این زکات به این عین تعلق می گیرد، اما حج نه، حج به این عین تعلق نگرفته. این حج در ذمه اش می ماند. چون فرض کردیم «عصی و لم يحج»، معصیت کرده، پس وجوب حج به او تعلق گرفته.

پرسشگر: ...

استاد: در تقارن، همین ملاک است. یعنی اگر در تقارن، حج نفرت، زکات واجب می شود؛ ایشان می فرماید چون زکات به عین تعلق گرفته، اصلاً وجوب حج منتفی می شود «بخلاف الحج» که می فرماید؛ اما عبارت: «وجبت الزكاة أولاً» که

۱. همان؛ ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

۲. همان؛ ص ۲۷۲.

۳. همان.

می‌گوید، معنی اش این است که پس وجوب حج هم به او تعلق گرفته، ولی اول باید زکات را بدهد، بعد اگر چیزی باقی ماند، با آن حج برود. حالا اگر زکات را داد و چیزی باقی نماند که به حج برود؛ اینجا اگر ما قائل شدیم به اینکه حج به ذمه تعلق می‌گیرد، معنی اش این است که پس حج واجب است.

پرسشگر: ...

استاد: خیر، مانع نمی‌شود. تا زمان سیر قافله پول که داشت، می‌توانست پولش را خرج سیر قافله کند. با اینکه می‌توانست، نکرد. چرا حج از ذمه اش منتفی شود؟ در حج این حرف نمی‌آید که چون مانعی وجود دارد پس حج منتفی باشد، در زکات که ایشان می‌فرمود اگر مانع شرعی بود، چون وجوب به عین تعلق می‌گیرد و اگر یک وجوب دیگری به این عین تعلق گرفت، این مانع از چه می‌شود؟ مانع از وجوب زکات می‌شود مثل نذر تصدق به عین. که مانع از تعلق وجوب زکات به عین می‌شد؛ اما حج این طوری نیست، حج که به عین تعلق نمی‌گیرد.

وقت حج شده، تا وقت حج هم این مستطیع بود و فرض این است که حول بر مال نگذشته است. همان وقتی که حول گذشت، همان وقت هم وقت سیر قافله است. پس تا زمان سیر القافله این مستطیع بوده است. هیچ مشکلی هم نداشته. سیر قافله هم که شد که مانع از استطاعت او نمی‌شود، مانع از وجوب حج هم نمی‌شود. خلاصه چون حج به ذمه اش تعلق گرفته است. تا وقت سیر القافله این شخص پول داشت، حالا سیر قافله حاصل شده است. می‌تواند پولش را هزینه حج کند و لو با قرض.

پرسشگر: ...

استاد: خیر، تراحم هم نمی‌شود. ایشان فرمود: «لتعلقها بالعین. بخلاف الحج» نکته اش این است. تراحمی پیش نمی‌آید چون حج به ذمه اش تعلق گرفته است. می‌تواند حج را انجام بدهد و زکاتش را هم از عین بدهد، حش را انجام دهد، و لو اینکه قرض بگیرد. و لو اینکه مثلاً مال دیگری، مال غیر زکوی را بفروشد و با آن حج برود. وجوب حج که مخصوص مال زکوی نیست، از مال دیگر می‌تواند برود. خلاصه حج به ذمه تعلق می‌گیرد نه به عین. چون حج به ذمه تعلق می‌گیرد، اگر «اقترا»، اینجا وجوب حج ثابت است، وجوب زکات هم ثابت. منتها از این عین باید زکاتش را بدهد و اگر دیگر از این عین پولی نمانده که با آن حج برود، خب با مال دیگری برود. حج یک واجبی است که این واجب به ذمه تعلق می‌گیرد، نه به عین. این نکته فرمایش ایشان است که می‌فرماید: «و لو تقارن خروج القافلة مع تمام الحول. وجبت الزكاة أولاً لتعلقها بالعین. بخلاف الحج»؛ زکات واجب است چون زکات به عین متعلق است، بخلاف الحج، چرا؟ چون حج به ذمه تعلق گرفته می‌تواند با مال دیگری به حج برود. حج خصوص این مال که نیست.

این مسأله فروعی دارد که حالا باید متعرض یکایک این فروع شویم که البته در این فروع روشن خواهد شد که ما با مرحوم صاحب عروه در چند فرع از این فروع اختلاف نظر داریم. این بحث را ان شاء الله در هفته آینده ادامه می‌دهیم؛ چون ایام آتی، ایام فاطمیه است.

تعظیم شعائر فاطمی

ان شاء الله که بتوانیم ما انجام وظیفه کنیم در این ایام، آنها که اهل تبلیغ هستند، تبلیغ کنند و آنها که تبلیغ برایشان میسر نیست وظایفشان نسبت به تعظیم این شعار مهم انجام بدهند. به هر حال تعظیم این شعار مهم است.

هیچ شعاری تعظیمش اوجب از تعظیم شعار حضرت صدیقه کبری علیها السلام نیست که در حق او روایتی است از امام صادق علیه السلام، به این مضمون که می فرماید: «ما کان شیئاً اکبر عند رسول الله صلی الله علیه و آله من فاطمة»^۱. حضرت امیر کفوء فاطمه بود، یعنی همین حکم در حق حضرت امیر هم صادق است که: «ما کان شیئاً اکبر عند رسول الله صلی الله علیه و آله من علی».

این عبارت، عبارت بسیار بسیار مهمی است. این معنی اش این است که فاطمه علیها السلام مقامش از انبیا هم بالاتر است. تعارف ندارد. مقام فاطمه علیها السلام از انبیا بالاتر است. البته روایات دیگر هم بر این معنا دلالت می کند؛ ولی این روایت، روایتی است که صریح در این معناست. لذاست این مقام، مقام بالایی است. این شعار الهی است و تعظیمش لازم است. رسول الله صلی الله علیه و آله خودش شعار الهی است؛ چون مذكر بالشعار، یعنی علامت. اینها علائمی است که دال بر خدای متعال هستند، آیات الهی اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، صدیقه کبری علیها السلام، ائمه هدی علیهم السلام تعظیم اینها، تعظیم آنچه مربوط به اینها و شئون اینهاست و به یاد آنها بودن در ایام شهادتشان واقعاً از مصادیق تعظیم شعائر است. ان شاء الله همه ما توفیق تعظیم این شعائر را داشته باشیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی

۱. «وَعَنْ صَفْوَانَ قَالَ: دَخَلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحَلْبِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَقَالَ لَهُ: تُعَلِّمُنِي أَفْضَلَ مَا أَصْنَعُ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ مَا أَعْلَمُ أَنَّ أَحَدًا كَانَ أَكْبَرَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ فَاطِمَةَ علیها السلام...»؛ [وسائل الشيعة؛ كتاب الصلاة، ابواب صلاة الجمعة وآدابها، ب ۳۹، ح ۸].